

فصلنامه مطالعات سیاسی

سال هشتم، شماره ۳۱، بهار ۱۳۹۵

صفحات: ۷۱-۹۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۹/۱۲؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۱۱/۲۰

شکاف‌های اجتماعی و تاثیر آن بر شکل‌گیری و رشد رادیکالیسم در سوریه؛ با تاکید بر شکاف‌های قومی - مذهبی

یدالله دهقان* / دکتر محمود کتابی** / دکتر مسعود جعفری نژاد***

چکیده

یکی از مسائلی که در زمینه علل وقوع بحران در سوریه می‌بایستی مد نظر قرار گیرد بحث شکاف‌های اجتماعی است که مهمترین این شکاف‌ها عبارتند از شکاف‌های قومی و مذهبی که در قالب تعارضات درون گروهی شیعه - سنی و برون گروهی کردی- عربی قابل بحث و بررسی می‌باشد. یافته‌های تحقیق حاضر نیز حاکی از این است که به نظر می‌رسد وجود دو شکاف عمده قومی و مذهبی در کشور سوریه و عدم توانایی دولت در مدیریت آنها، باعث بالارفتن شدید سطح تعارضات و نارضایتی‌های اجتماعی در این کشور شده است. این شکاف‌ها بعد از کسب استقلال سوریه از فرانسه در سال ۱۹۴۶ و در ادامه روی کار آمدن حزب بعث در سال ۱۹۶۳ و در نهایت تسلط علویان بر حکومت سوریه در سال ۱۹۷۰ بیشتر و عمیق‌تر گردید و به رغم اینکه بخش عمده ای از این تعارضات و نارضایتی‌ها در تقابل با دولت علوی عربی سوریه بود، اما با پاسخ مناسبی از سوی دولتمردان این کشور روبه رو نشد که این موضوع در نهایت منجر به حرکت شکاف‌های اجتماعی به سمت تخصم و شکل‌گیری و رشد گروه‌های رادیکال ضد دولت در سوریه گردید.

کلیدواژه‌ها

شکاف اجتماعی، شکاف قومی و مذهبی، رادیکالیسم، سوریه، درون گروهی، برون گروهی.

m_hoghoughi@yahoo.com

mketabi840@yahoo.com

pegah220ja@yahoo.com

* دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی سیاسی، واحد شهرضا، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرضا، ایران

** استاد گروه علوم سیاسی، واحد شهرضا، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرضا، ایران

*** استادیار گروه علوم سیاسی، واحد شهرضا، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرضا، ایران

مقدمه

سوریه کنونی در گذشته بخش عمده ای از سرزمین بزرگ شام بوده است. سرزمینی که کشورهای سوریه، لبنان، فلسطین و اردن را در بر می گرفت. این منطقه سابقه ای بس دراز در طول تاریخ دارد تاجایی که مورخان قدمت آن را در حدود ۵ هزار سال می دانند. در طول تاریخ اقوام مختلفی از قبیل سامی، آموری، آرامی، مصری، آشوری، بابلی، یونانی، رومی و ایرانی بر این منطقه حکومت کرده اند. اما با تصرف شام در سال سیزده هجری به وسیله سپاه اسلام، فرهنگ این دین جدید بر تمدن های چندین سده اقوام مذکور غلبه یافت. در سده های بعدی (قرن هفتم و هشتم هجری) ترکان عثمانی توانستند پس از جنگ های طولانی بر این منطقه و سرزمین های اطراف آن مسلط شده و اداره امور منطقه را بدست بگیرند. تا اینکه در سال ۱۹۱۶ و در جریان جنگ جهانی اول امپراتوری عثمانی فروپاشید و فرانسویان بر این منطقه مسلط شدند. نام کنونی سوریه را نیز فرانسویان پس از مستعمره نمودن این سرزمین از روی تاریخ کهن این بخش از جهان بر این کشور نهادند (قادری، ۱۳۸۷: ۲۴).

سوریه کشوری با تنوع قومی و مذهبی بسیار بالا است و هم اکنون اقوام و گروه های مختلفی از قبیل علوی، سنی، دروزی، ایزدی، مسیحی، کرد و عرب در این سرزمین در حال سکونت می باشند. شکاف، اختلاف و درگیری بین گروه های مختلف قومی و مذهبی در کشور سوریه، همواره در طول تاریخ وجود داشته است. اما این شکاف ها و اختلافات در دوران بعد از جنگ جهانی اول و تحت تاثیر دخالت کشورهای استعمارگر به ویژه فرانسه شدت و عمق بیشتری یافته است. در واقع می توان گفت بخش زیادی از شکاف های اجتماعی موجود در کشور سوریه ریشه در تاریخ این کشور دارد. این شکاف ها تفاوت هایی را به لحاظ منافع اقتصادی، طبقاتی، قدرت سیاسی، اعتقادی، ایدئولوژی و ... در میان افراد و گروه های مختلف این کشور ایجاد نموده و تعارضاتی را به دنبال آورد که حل و فصل آن ها نیازمند مدیریت قوی و بلند نظرانه بوده است (دلیرپور، ۱۳۹۰). این تعارضات اجتماعی در چند دهه اخیر و بخصوص بعد از استقلال کشور سوریه از فرانسه در سال ۱۹۴۶ و در ادامه قدرت گرفتن علوی ها در این کشور در سال ۱۹۷۰ رفته رفته عمیق تر و خشن تر شد تا جائیکه در چندین مورد موجب بروز درگیری های شدید و خونین بین دولت سوریه و اقوام و گروه های مختلف در این کشور گردید. در مجموع هدف تحقیق حاضر این است که با بهره گیری از تئوری های مطرح شده در زمینه شکاف های اجتماعی به خصوص الگوی سه سطحی «بارتولینی» و «مایر» و همچنین «منزا» و

شکاف های اجتماعی و تاثیر آن بر شکل گیری و رشد

«بروکز» ضمن تطبیق آن‌ها با شرایط موجود در کشور سوریه به بررسی این موضوع بپردازد که چگونه این شکاف‌های اجتماعی منجر به شکل‌گیری و رشد گروه‌های رادیکال در کشور سوریه شد. بر این اساس سوال اصلی مقاله عبارت است از اینکه شکاف‌های اجتماعی موجود در کشور سوریه بخصوص شکاف‌های قومی و مذهبی چه تاثیری در شکل‌گیری و رشد رادیکالیسم در این کشور داشته است؟ و فرضیه مقاله نیز این است که به نظر می‌رسد وجود دو شکاف عمده قومی و مذهبی در کشور سوریه باعث بالارفتن سطح تعارضات اجتماعی در این کشور بین بخش‌هایی از جامعه و همچنین جامعه با دولت مرکزی این کشور شد و لذا عدم توانایی دولت در مدیریت موضوع باعث شد شکاف‌ها از حالت عادی خارج و به سمت تخاصم و رادیکالیسم کشیده شود. روش استفاده شده در این تحقیق کیفی مبتنی بر رویکرد توصیفی تحلیلی می‌باشد و اطلاعات مورد نیاز از طریق منابع کتابخانه و اینترنتی و ... جمع‌آوری و مورد استفاده قرار گرفته است.

۱. چارچوب نظری

با وقوع انقلاب‌های ملی و صنعتی در غرب که در نتیجه آن تمایزات و تعارضات اجتماعی جلوه‌ای جدید یافت، جامعه‌شناسان کلاسیک کوشیدند این تعارضات و تضادها را با نظریه‌ای موسوم به شکاف‌های اجتماعی تشریح و تبیین نمایند. عام‌ترین شکاف نزد این جامعه‌شناسان تضاد زندگی سنتی و مدرن بود. بر همین اساس پیشگامان جامعه‌شناسی یعنی کسانی همچون مارکس، وبر، پارسونز و دیگران نظریات خود را در خصوص این دو شکاف عمده در زندگی جدید انسان غربی سازماندهی کرده‌اند. با پیشرفت علوم و فناوری و با پیچیده شدن زندگی اجتماعی نظریه شکاف‌های اجتماعی نیز دچار دگردیسی شده و متناسب با تعارضات جدید مورد استفاده نظریه پردازان قرار گرفته است.

در برداشت‌های جدید از شکاف‌های اجتماعی هر تضاد و تقابلی را که در بطن جامعه وجود دارد نمی‌توان شکاف اجتماعی نامید. برای اینکه تضادی در جامعه واجد عنوان شکاف شود، باید پایدار و ماندگار و همچنین ساختاری باشد، یعنی موجب گسست، صف‌بندی و گروه‌بندی در ساختار جامعه شود و نوعی عدم تعادل و توازن را در بافت جامعه موجب شود. به عبارت بهتر، شکاف‌های اجتماعی آن دسته از تقابل‌های اجتماعی قابل اطلاق است که نه تنها موجب

صف بندی و گسست در جامعه شود، بلکه همچنین نزدیک شدن گروه‌ها و ائتلاف بین آن‌ها را اگر نگوییم غیرممکن به شدت دشوار سازد (محمودی، ۱۳۸۷: ۲۲).

موضوع شکاف‌های اجتماعی تاکنون در میان اندیشمندان، بسیار مورد بحث و بررسی قرار گرفته است و در این زمینه تقسیم بندی‌های گوناگونی انجام شده به طوری که برخی از دانشمندان شکاف‌های اجتماعی را به فعال، غیر فعال، ساختاری و تاریخی تقسیم می‌کنند و برخی دیگر آن‌ها را به شکاف‌های متقاطع یا حداقلی، متراکم یا حداکثری و شکاف‌های متخاصم تقسیم بندی می‌کنند (بشیریه، ۱۳۹۲: ۵۶). براساس این تقسیم‌بندی شکاف‌های طبیعی در جامعه مانند تقسیم بندی‌های جنسیتی، سنی، نسلی تا زمانی که در کانون منازعات سیاسی قرار نگرفته باشند، غیر فعال تلقی شده و از نظر سیاسی اهمیت چندانی نخواهند داشت. از حیث سیاسی شکاف‌های اجتماعی تنها زمانی اهمیت می‌یابند که منافع سیاسی نخبگان، احزاب و جنبش‌ها آن‌ها را از اهمیت سیاسی و نمادین برخوردار سازند و سازماندهی در پیرامون آن‌ها شکل بگیرد (نیوتون ودث، ۱۳۹۰: ۲۷۲). در واقع مساله زمانی پدیدار می‌شود که شکاف‌های اجتماعی بر هم بار شده، به اصطلاح متراکم می‌شوند، اما آنچه که جامعه را به ورته نزاع‌های زیان بار یا به اصطلاح رادیکالیسم سوق می‌دهد شکاف‌های متخاصم است. شکاف‌های تخصصی ناشی از اختلاف بر سر موضوعات هویتی، اعتقادی و ایدئولوژیک هستند. به دلیل آن که طرفین درگیر حفظ منافع یا موجودیت خود را در گرو حذف طرف دیگر می‌بینند، در نتیجه نزاع در بالاترین درجه خود صورت می‌پذیرد (تاجیک، ۱۳۸۳: ۲۰۲).

برای استفاده از نظریه شکاف‌های اجتماعی در این نوشتار از الگوی سه سطحی «بارتولینی» و «مایر» و همچنین «منزا» و «بروکز» بهره گرفته شده است. بارتولینی و مایر معتقدند که هر شکاف اجتماعی که قادر به شکل دادن به رفتار سیاسی باشد به‌طور همزمان در سه سطح حضور دارد:

سطح اول، تجربی: که مولفه‌های این سطح ریشه در ساختار اجتماعی دارد؛
سطح دوم، هنجاری: که مولفه‌های آن در شکل صورت‌های ستیز آمیز آگاهی بروز می‌کند.
در این سطح گروه‌های اجتماعی از زمینه‌های یک شکاف برای ساخت و پرداخت یک منازعه آگاهی استفاده می‌کنند؛

سطح سوم، کلان و نهادی: که مولفه‌های این سطح به صورت تعاملات افراد، نهادها و سازمان‌هایی چون احزاب سیاسی متجلی می‌شوند (منزا و بروکز، ۱۹۹۹: ۳۲).

شکاف های اجتماعی و تاثیر آن بر شکل گیری و رشد

بر اساس این نظریه منزا و بروکز نیز شکاف های اجتماعی را در سه سطح مورد بررسی قرار می دهند:

سطح اول، ساخت اجتماع: شکاف های اجتماعی ریشه در ساخت اجتماعی یک جامعه معین دارند. به دلیل آنکه ساخت اجتماعی به آرامی تغییر می کند شکاف های اجتماعی هم در صورت ثبات ساخت اجتماعی با دوام خواهند بود. تقسیمات درون ساختی اجتماعی باعث ایجاد گروه های از مردم می شود که منافع و منزلت های مشترک دارند. منزا و بروکز چند دسته از شکاف های اجتماعی را مهم می دانند که این شکاف ها عبارتند از شکاف های دینی، طبقاتی، قومی، زبانی و جنسیتی که همه این ها در تقسیم بندی شکاف های تاریخی قرار می گیرند. آن چه امروز بیشتر در کشور سوریه مشکل ساز شده است شکاف های تاریخی قومی و مذهبی است که به شکل شکاف های درون گروهی شیعه و سنی و برون گروهی کردی و عربی بروز کرده است.

سطح دوم، ستیز و هویت یابی گروهی: این سطح منصفه و میدان ظهور شکاف های سطح قبل است. در این میدان اعضای گروه خود را در ستیز با دیگران تعریف می کنند. هویت یابی گروهی شرط لازم برای تبدیل تقسیمات ساخت اجتماعی به شکاف اجتماعی است. بدون تشخیص قلمروهای گروهی، نابرابری های اجتماعی، فرصت و مجال ظهور در منازعات سیاسی یعنی در سطح نهادی و سازمانی را نخواهند داشت.

سطح سوم، سطح کلان سیاسی: این سطح مبین سومین شرط پیدایش یک شکاف اجتماعی است، زیرا احزاب سیاسی یا جنبش های اجتماعی که معرف این سطح به حساب می آیند آشکارا برخواسته از ستیزهای ساخت اجتماعی می باشند و ابزارهایی برای بسیج بخش هایی از جمعیت برای اقدامات سیاسی قلمداد می شوند. طبیعتاً مولفه های این بخش برحسب میزان و نوع نظام سیاسی هر جامعه متفاوت خواهد بود (بشیریه و قاضیان، ۱۳۸۰: ۶۵).

بر همین اساس سایر نظریه پردازان شکاف های اجتماعی مانند زوکرمن و ریگان کرایس نیز به سطوح متفاوت درگیر در شکاف های اجتماعی اشاره کرده اند که تا اندازه ای با تقسیم بندی بالا در یک راستا قرار می گیرد (همان، ۶۳).

الگوی سه سطحی بارتولینی، مایر، منزا و بروکز ابزاری تحلیلی در اختیار محقق قرار می دهد که با استفاده از آن می توان وضعیت شکاف های اجتماعی در یک جامعه را سنجید. در این خصوص کشور سوریه وضعیت ویژه ای دارد. سر برآوردن گروه های رادیکال قومی و مذهبی در

این کشور که مهمترین آن‌ها داعش، جبهه النصره و جنبش اجتماعی روزآوای کردی^۱ است با استفاده از این الگوی سه سطحی قابل بررسی می‌باشد. اما در خصوص جنبش‌های رادیکال اسلام گرا برای جلوگیری از سقوط در ورته ساده‌انگاری و تقلیل‌گرایی باید احتیاط پیشه کرد. براساس نظریه شکاف‌های اجتماعی، گروه‌ها یا جنبش‌های اجتماعی گوناگون در یک جامعه براساس شکاف‌های موجود به سازماندهی خود می‌پردازند. البته باید به این نکته توجه کرد که تقدم و تاخر شکاف‌های اجتماعی و ایجاد گروه بندی و رابطه علت و معلولی بین این دو، ساده سازی واقعیت است و در عمل نمی‌توان مشخص کرد کدام علت و کدام معلول است.

اساساً نظریه‌های جنبش‌های اجتماعی همانند نظریه شکاف‌های اجتماعی دربستر سیاسی، تاریخی و اجتماعی کشورهای غربی ویژگی یافته‌اند که می‌توان آن‌ها را خاص آن سامان دانست. فقر نظریه‌پردازی در خصوص جوامع مسلمان و جنبش‌های اسلامی، پژوهشگران این حوزه از اندیشه سیاسی را برآن داشته است تا با گرتنه‌برداری از الگوهای جامعه‌شناسی و جنبش‌های اجتماعی در غرب در صدد یافتن ویژگی‌های جنبش‌های اسلامی برآیند. امری که اگر نگوییم غیر ممکن، بشدت دشوار و دارای نقاط ضعف عمده‌ای است (شهریاری و جزایی، ۱۳۹۴: ۸۲).

با در نظر گرفتن شکاف‌های تاریخی فعال و متراکم و در پاره‌ای موارد متخاصم در جوامع اسلامی شاید بتوان یکی از مهمترین ویژگی‌های گروه‌ها و جنبش‌های رادیکال در این جوامع را محصور شدن آن‌ها در چرخه‌ای از میانه روی و تند روی دانست. در حقیقت در سرزمین‌های اسلامی از ابتدا تا کنون دوگونه جنبش اصلاح طلب و رادیکال به گونه‌ای موازی وجود داشته‌اند. در یک سر طیف جنبش‌های اسلامی، گروه‌های اصلاح طلب و میانه رو قرار دارند که برای دست یافتن به جایگاهی در نظام سیاسی ابتدا با استفاده از ابزارهای نرم و با توسل به جامعه مدنی به تلاش پرداخته و زمانی که اقدامات مسالمت آمیز آن‌ها با سد دولت‌ها، یا جامعه مدنی خفقان زده یا دولت‌های خارجی مداخله‌گر مواجه می‌شود، سر دیگر طیف، یعنی گروه‌های رادیکال با استفاده از ابزارهای سخت‌افزاری و نظامی در صدد یافتن مفری برای تحقق اهداف خود بر می‌آیند. درحقیقت سرکوب و ناکامی فعالیت‌های گروه‌های میانه رو، تمایل افراد حاضر در این گروه‌ها و جنبش‌ها را به ادامه رفتار مسالمت‌آمیز و میانه روی کاهش می‌دهد و همزمان

1. Rojavayê Kurdistanê

شکاف های اجتماعی و تاثیر آن بر شکل گیری و رشد

با افزایش جذبه افکار رادیکال، عضوگیری گروه های رادیکال آغاز می شود. آنچه این دو طیف را از هم متمایز می سازد ویژگی های آن نیست بلکه نحوه دست یابی به هدف است (ذوالفقاری و پورمحمدی، ۱۳۹۴: ۱۱۶).

جنبش های اجتماعی در کشورهایی که دارای شکاف های اجتماعی متراکم تاریخی هستند بیشتر قابلیت تحقق دارد. بر همین اساس می توان این چرخه را در خصوص کشور هایی که از شکاف های متعدد اجتماعی رنج می برند مورد بررسی قرار داد. در این خصوص سوریه کشوری مطلوب است. در حقیقت با توجه به تنوع و گوناگونی بحران در کشور سوریه می توان برای تحلیل مسائل و بحران های روی داده در این کشور از الگوی سه سطحی ساخت اجتماعی، آگاهی و ستیز اجتماعی و سطح کلان سیاسی در نظریه شکاف های اجتماعی سود جست. براساس این نظریه وجود شکاف و تنوع در همه جوامع امری پذیرفتنی و مورد قبول است. این شکاف ها به نیروهای اجتماعی سمت و سو داده و رفتار و نگرش سیاسی آن ها را با توجه به نوع شکاف متاثر می سازد. تضادها و تعارضات اجتماعی، زندگی سیاسی در هر کشوری را با توجه به نحوه صورت بندی و ساخت یابی آن، تحت تاثیر قرار می دهند. شکاف های اجتماعی عملاً موجب تقسیم و تجزیه جمعیت و تاسیس گروه های مختلف می شود و این گروه بندی ها ممکن است تشکل ها و سازمان های سیاسی نظامی نیز پیدا کنند (بشیریه، ۱۳۹۲: ۹۹).

۲. یافته های تحقیق

۲-۱. سطح اول: ساخت اجتماعی در سوریه

ساخت اجتماعی در کشور سوریه مانند دیگر کشورهای اسلامی همگن نبوده و در آن می توان تضادها و تعارضات متعددی را یافت. شاید بتوان گفت سوریه یکی از کشورهایی است که دارای متنوع ترین ترکیب از گروه های قومی و مذهبی در خاورمیانه می باشد، بطوریکه در حال حاضر گروه های مختلفی نظیر علویان، اهل سنت، دروزی ها، مسیحیان، ایزدی ها، کردها و عرب ها در سراسر این کشور حضور دارند. براساس الگوی سه سطحی شکاف های اجتماعی در ساخت اجتماعی می توان دو شکاف عمده قومی و مذهبی در کشور سوریه را به عنوان دو شکاف اصلی نام برد که بیشترین تاثیر را در وقوع بحران و شکل گیری گروه های رادیکال در این کشور داشته اند. علیهذا در این قسمت برانیم تا ضمن بررسی این دو شکاف، چگونگی

شکل‌گیری آن‌ها در طول تاریخ سوریه و تاثیرشان در ایجاد بحران و شکل‌گیری و رشد گروه‌های رادیکال در این کشور را مورد بررسی قرار دهیم.

۱-۲. شکاف مذهبی - شکاف درون گروهی بین اقلیت علوی و اکثریت اهل سنت

اختلاف میان شیعه و سنی (دو مذهب بزرگ اسلامی) ریشه تاریخی دارد و به طور عمده بر سرمساله جانشینی پیامبر، حضرت محمد (ص) و چپستی اسلام واقعی به وجود آمد. شیعه به جانشینی اهل بیت (ع) و اهل سنت به جانشینی خلفای چهارگانه یعنی ابوبکر، عمر، عثمان و علی (ع) اعتقاد دارند. شکاف درون اسلام میان شیعه و سنی، واقعیت و اعتقادی بوده که از صدر اسلام تاکنون همچنان ادامه دارد؛ این شکاف اعتقادی، در طول تاریخ مورد سوءاستفاده حکام و سیاستمداران قرار گرفته و با شکاف‌های دیگر مانند شکاف‌های ملی، قومی، زبانی و حتی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ترکیب شده است. برای روشن تر شدن ساخت اجتماعی جوامع مسلمان، می‌توانیم نگاهی داشته باشیم به وضعیت کنونی مسلمانان در جهان؛ از میان بیش از ۱/۱ میلیارد مسلمان، حدود ۱۱۲ میلیون را (یعنی حدود ۱۱ درصد) را شیعیان تشکیل می‌دهند. شیعیان در کشورهای ایران، آذربایجان، عراق، بحرین و لبنان (بزرگ‌ترین اقلیت) اکثریت را دارند؛ همچنین شیعیان بر مناطق نفتی خاورمیانه که ۶۱ درصد ذخایر نفتی جهان را شامل می‌شود، تسلط دارند (حاجی یوسفی، ۱۳۸۷: ۱۶۰).

یکی از کشورهای اسلامی در منطقه که دارای هر دو ترکیب جمعیتی شیعه و سنی می‌باشد کشور سوریه است. این کشور در طول تاریخ شاهد سکونت و حکومت گروه‌های مختلفی بوده است. ولی با تصرف شام در سال سیزده هجری به وسیله سپاه اسلام، فرهنگ اسلامی بر این منطقه تسلط یافت. از آن تاریخ تا کنون مسلمانان سنی مذهب همواره حکومت و قدرت را در این سرزمین در اختیار داشته‌اند و می‌توان گفت به‌طور سنتی و تاریخی مسلمانان اهل سنت، در سوریه از جایگاه سیاسی و اقتصادی بالایی بهره‌مند بوده و تقریباً تمامی خانواده‌های زمین‌دار و اغلب ثروتمندان در این مناطق، تا جنگ دوم جهانی، از مسلمانان اهل سنت بوده‌اند (Rousseau, 2014: 7).

در این میان رقابت‌های بین اهل سنت و علویان همواره در این سرزمین وجود داشت تا اینکه با روی کار آمدن ترکان عثمانی در قرن هفتم و هشتم هجری در این منطقه، رقابت‌ها شدیدتر و مخرب‌تر شد، و شکاف اجتماعی که به صورت تاریخی در این سرزمین ایجاد شده بود بیشتر و عمیق‌تر گردید تا جای یکه پس از تسلط عثمانی‌ها بر سوریه، فقهای اهل سنت،

شکاف های اجتماعی و تاثیر آن بر شکل گیری و رشد

علویان را نامسلمان خواندند، به گونه‌ای که ابن تیمیه، عالم اهل سنت، در قرن ۱۴ میلادی (هفتم هجری) فتوایی صادر کرد و بر اساس آن، علویان را بدعت گذار در اسلام و کافر اعلام نمود. به دنبال فتوای وی، سپاه عظیمی بر سر مردم جبل خسروان در سوریه گسیل گردید و علویان مورد حمله و تهاجم واقع شدند. ستم‌ها و بدرفتاری‌های اهل سنت نسبت به علویان، موجب شد تا این اقلیت مذهبی، که از سال‌ها پیش به کوهستان‌های شمال غربی سوریه (مناطق ساحلی لاذقیه) پناهنده شده بودند، همچنان در سکونت گاه‌های خویش باقی بمانند و باورها و آیین‌هایشان را از چشم بدخواهان مخفی نگاه دارند. این اقلیت نه تنها در زمینه‌های مذهبی مورد جور و ستم واقع شد، بلکه همچنین نژادی به شمار آمد که مستحق هیچ گونه لطف و ترحم و حمایتی نیست. حتی در خلال آخرین سال‌های حاکمیت عثمانی، شرایط اقتصادی آنان به شدت زوال یافت، تا جایی که غالباً علویان دختران خود را به شهرنشینان و بیشتر به مسلمان سنی مذهب می‌فروختند (Smith, 2012: 3).

متعاقب توافق سایکس پیکو (۱۹۱۶) و افول امپراتوری عثمانی و به صحنه آمدن قدرت قیمومیتی فرانسه در سال ۱۹۲۰، اوضاع علویان رفته رفته تغییر کرد؛ از یک سو، فرانسه در مقام یک قدرت قیمومیت طلب پس از جنگ جهانی اول، از ماهیت چند مذهبی سوریه، به نفع خویش بهره برداری کرد، و از سوی دیگر، علویان نیز اگرچه با حضور فرانسه در سوریه چندان موافق نبودند، اما این حضور موجب آزاد شدن آنان از بسیاری محرومیت‌های اجتماعی و انزوای سیاسی شد. علویان سوریه، که عمدتاً جزو اقشار استثمار شده و مظلوم جامعه بودند، هرگز نتوانستند بر مبنای ناسیونالیسم عربی یا جریان‌های فراگیر دیگر با برادران سنی خود، پیوند برقرار سازند و همواره همبستگی فرقه‌ای آن‌ها بر سایر احساساتشان غلبه داشته است. همین عامل در آغاز قیمومیت فرانسه، سبب نوعی همکاری بین آنان با دستگاه‌های اداری فرانسه شد. فرانسه نیز همواره در پی تقویت اقلیت‌ها بود تا بدین وسیله بتواند از پیدایش احساسات ناسیونالیستی جلوگیری کند. بدین سان، حاکم فرانسوی سوریه، ژنرال گورو، در سال ۱۹۲۰ به علویان جبال انصاریه خودمختاری و در سال ۱۹۲۲ به آن‌ها استقلال کامل داد که این استقلال تا سال ۱۹۲۴ ادامه یافت. این اقدام نقطه عطفی بود که وضعیت علویان را نسبت به گذشته تغییر داد (Barnes-Dacey, 2014: 25).

به‌طور کلی، دوران حضور فرانسویان در سوریه، برای جمعیت‌های علوی مذهب محصور شده در ارتفاعات که در مواجهه بی‌وقفه با جمعیت اهل سنت، دروزی‌ها و حتی اسماعیلیان به سر

می‌بردند. سرآغاز استخلاص سرزمینی و سیاسی تلقی می‌شد؛ استخلاصی که زمینه آن را پیشرفت های اقتصادی فراهم کرده بود. این تحول اقتصادی موجب شد تا دهقانان علوی از کوه‌ها به سوی دشت‌ها سرازیر شده و به تدریج شهرنشین شوند. حضور در ارتش، دستگاه‌های امنیتی و حزب بعث از دیگر فرصت‌ها و موفقیت‌هایی بود که علویان توانستند در سایه حمایت دولت فرانسه به آن دست یابند و بدین سان، برای تصرف قدرت و سلطه بر حکومت، خود را آماده سازند. البته فرانسوی‌ها در این زمان به شدت جوانان علوی را برای ورود به سیستم ارتش و قرار دادن آن‌ها در موقعیت‌ها و پست‌های مهم ارتش حمایت کردند تا بتوانند اقلیت علوی را بر اکثریت اهل سنت مسلط کرده و از این کار برای کنترل احساسات ناسیونالیستی سنی در سوریه استفاده نمایند. لذا فرانسوی‌ها تلاش کردند از مذهب بر علیه ناسیونالیسم بهره‌برداری نمایند و با تقویت اقلیت‌های مذهبی و در عین حال تفکیک آن‌ها، به تحکیم قدرت خود بپردازند (دبیری، ۱۳۹۰).

بر این اساس فرانسه ابتدا دست به تقسیم‌بندی قومیت‌ها و مذاهب گوناگون و پراکنده کردن آن‌ها در قسمت‌های مختلف سوریه بر اساس نیاز استعماری خود زد تا هر زمان که خواستند و نیاز دیدند بتوانند از این پتانسیل اجتماعی موجود در بتن جامعه سوریه برای اهداف سیاسی خود به نحو مطلوب استفاده نمایند. به طوری که این تقسیم‌بندی به شرح ذیل انجام شد.

۱. سنی‌ها که اکثریت مردم عرب و مسلمان سوریه را تشکیل می‌دادند (۷۴ درصد) و از موقعیت برتر فرهنگی و سیاسی برخوردار بودند را در تمام سرزمین سوریه پراکنده کردند؛
۲. علوی‌ها که حدوداً ۱۳ درصد سوریه را شامل می‌شد در مناطق ساحلی استان لاذقیه اسکان داده شدند؛

۳. دروزی‌ها که حدود ۳ درصد جمعیت سوریه را تشکیل می‌دادند، اکثراً در جنوب غرب سوریه و در منطقه جبل الدروسو یا در دمشق و بلندی‌های جولان ساکن شدند و در طول تاریخ همواره به دنبال تشکیل دولت مستقل بوده‌اند؛

۴. مسیحیان که حدود ۱۰ درصد جمعیت سوریه امروزی را تشکیل می‌دهند از گروه‌های ارتدوکس، کاتولیک و مارونی هستند. این افراد در شهرهای مانند دمشق، حمص و مناطق ساحلی شهر طرطوس تمرکز داده شدند؛

۵. از نظر قومیتی نیز کردها که حدود ۹ درصد جمعیت امروزی سوریه را تشکیل می‌دهند در مناطق شمال و شمال شرق سوریه اسکان داده شدند (Rousseau, 2014: 14).

شکاف های اجتماعی و تاثیر آن بر شکل گیری و رشد

بنابراین پر واضح است که حضور استعماری فرانسه در سرزمین سوریه به عنوان یکی از مهمترین عواملی بود که بر شکاف اجتماعی بین شیعه و سنی در این کشور تاثیر فراوان گذاشت و این شکاف اجتماعی را بیش از پیش عمق بخشید و به سمت حالت تخصم سوق داد. هرچند علویان از حضور فرانسه در این کشور بهره لازم را بردند و در حالی که در گذشته از لحاظ اقتصادی و اجتماعی، گروهی ستم دیده و محروم در سوریه محسوب می شدند، به سرعت درجات نظامی را در ارتش این کشور پیمودند و با حضور در حزب بعث توانستند در پایان دهه ۱۹۶۰ بر حیات سیاسی این کشور مسلط گردند. ترجمان این سیاست، ژنرال حافظ اسد بود که طی کودتایی در سال ۱۹۷۰، دیگر مدعیان قدرت را کنار زد و سرانجام، در سال ۱۹۷۱ موفق شد پست ریاست جمهوری را که تا آن زمان صرفاً در دست سنی مذهبان بود، از آن خود کند. این واقعه، یعنی حضور علویان در ابتدای دهه ۱۹۷۰ در مسند قدرت، حیرت بسیاری از سیاستمداران و تحلیل گران دینی و سیاسی را برانگیخت. تاجایی که دنیل پیپس در ۱۹۹۰ در این باره نوشت: «حکومت یک علوی در سوریه، چنان بی سابقه و تکان دهنده است که گویی یک فرد گمنام و بی اصالت در هندوستان، مهاراجه شده و یا یک یهودی در روسیه تزار گردیده است».

در حقیقت، آنچه در گذشته موجب نا امنی و هرج و مرج در سوریه می شد، فرقه گرایی و چند دستگی میان نیروهای مسلحی بود که با دست به دست کردن مداوم قدرت، بر بی ثباتی ها و بی نظمی ها در این کشور دامن می زدند. بطوری که کودتاهای پی در پی در فاصله سال های ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۳ گویا این مهم می باشد. این وضعیت پس از آنکه حافظ اسد در سال ۱۹۷۰ قدرت را به طور مطلق به دست گرفت و بر ارتش و نیروهای امنیتی مسلط شد، تغییر یافت. او حامیان وفادار خویش به ویژه از میان علویان، را در مناصب و پست های کلیدی و حساسی همچون فرماندهی ارتش و نیز سازمان اطلاعات گماشت و سازمان نظامی تازه ای ایجاد کرد که توانست برای حفظ و تحکیم قدرتش، بر آن تکیه کند (Starr, 2012: 35).

حکومت اسد بعد از تثبیت قدرت خود، هرگز جمعیت بالای اهل سنت و جایگاه گذشته آنان را در حکومت سوریه فراموش نکرد و در دوران حکومت حافظ اسد بسیاری از پست های مهم سیاسی و نظامی در اختیار اهل سنت بود به عنوان مثال عبدالحلیم خدام، نخست وزیر حافظ اسد، حکمت الشهابی، رئیس سابق ستاد مشترک ارتش سوریه، مصطفی طلاس، وزیر دفاع سوریه در زمان حافظ اسد، عبد الله الاحمر معاون دبیر کل حزب بعث سوریه در زمان حافظ

اسد، همگی سنی مذهب بودند. در زمان حکومت بشار اسد نیز همین وضعیت ادامه داشته و بسیاری از چهره های سیاسی و نظامی پرنفوذ و قدرتمند در حکومت سوریه، سنی مذهب بودند. علاوه بر این بشار اسد و برادرش هردو نفر، از خانواده های اهل سنت زن گرفته و خطبه های عقدشان در دادگاه اهل سنت خوانده شده است.

با این وجود همزمان با تثبیت جایگاه خاندان اسد در قدرت، پارادوکس بزرگی در سوریه در حال ریشه دواندن بود. شکاف تاریخی بین علویان و اهل سنت که حالت طبیعی خود را طی می نمود (به دلیل اکثریت مطلق بودن اهل سنت در سوریه) با تسلط خاندان علوی اسد بر قدرت به ناگاه دچار تلاطم شدید شد و به سرعت به سمت خصومت بی سابقه حرکت کرد. بطوریکه در یک طرف علوی هایی قرار داشتند که خود را از استبداد تاریخی اکثریت اهل سنت رها یافته می دیدند و در طرف دیگر گروه اکثریت یعنی اهل سنت قرار داشتند که خود را از حق حکومت محروم می دیدند و نمی توانستند این وضعیت را برای همیشه و تا ابد بپذیرند. این در حالی است که حکومت اسد پدر و پسر اصرار داشت که پست های اصلی دولت مانند نخست وزیری، وزارت دفاع و تعداد زیادی از وزارتخانه های مهم دیگر و ادارات کل به اکثریت سنی سپرده شود و آن ها از حقوق کامل مذهبی شان برخوردار باشند (دبیری، ۱۳۹۰).

اما همه این ها باعث نشد که اهل سنت سوریه که ۷۴ درصد جمعیت این کشور را در تشکیل می دهد از موضوع حکومت دست بکشد و یکی از خواسته های دائمی آن ها در طول ۴۰ سال حکومت خاندان اسد، بازگشت به قدرت در این کشور بوده است. به همین دلیل اکثریت اهل سنت سوریه، ریاست جمهوری فردی از مذاهب دیگر را بر نمی تابید. مقابله اکثریت (اهل سنت) به ویژه جریانات تندرو آن ها با حکومت خاندان اسد به عنوان یک خاندان علوی از همان روزهای نخست به قدرت رسیدن حافظ اسد آغاز شد. بطوریکه به عنوان مثال می توان به تظاهرات ضد همه پرسى قانون اساسى در سال ۱۹۷۱ و در ادامه نیز ماجراهایی نظیر قتل عام ۳۸ دانشجوی علوی دانشکده افسری در شهر حلب در سال ۱۹۷۹ و همچنین شورش و ماجرای شهر حما در سال ۱۹۸۲ اشاره نمود. اهل سنتی که وهابیت عربستان و سازمان جهانی اخوان المسلمین، پیوسته آن ها را با فتوای گوناگون بر علیه این خاندان تحریک می کردند، هیچگاه نتوانستند بپذیرند که رئیس جمهور از آن ها نباشد (Sambanis, 2013: 295).

اهل سنت مخالف حکومت خاندان علوی اسد بیشتر از طریق جریان سلفی در سوریه با دولت این کشور مبارزه می کردند. این گروه از اهل سنت در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ ساخت های

شکاف های اجتماعی و تاثیر آن بر شکل گیری و رشد

اجتماعی منسجمی را بر علیه حکومت حافظ اسد در سوریه ایجاد کرده بودند و وقوع حوادثی از قبیل اشغال افغانستان توسط شوروی، جنگ خلیج فارس، انتفاضه فلسطین، کشتار مسلمانان بوسنی و هرزگوین و.... نیز تاثیر زیادی در قدرت گرفتن جریان سلفی بخصوص سلفی جهادی در سوریه داشت و لذا این افزایش قدرت منجر به افزایش درگیری ها بین جریان سلفیت و دولت علوی اسد شد که اوج این درگیری ها ماجرای شورش شهر حما در سال ۱۹۸۲ بود که البته در این زمان به دلیل قدرت زیاد حکومت اسد شورش به سرعت و شدت سرکوب شد و گروه های سلفی مجبور به عقب نشینی شدند، اما تفکر جهادی در میان بسیاری از جوانان سنی مذهب سوریه باقی ماند تا اینکه با حمله امریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ علمایی چون شیخ البوطی فتوای جهاد علیه اشغال گران را صادر کردند و این موضوع منجر به احیا مجدد تفکر جهادی در بین جوانان اهل سنت سوریه شد (نبوی و نجات، ۱۳۹۳: ۱۵۰).

لذا با آغاز بحران سوریه در سال ۲۰۱۱، بسیاری از گروه های سنی مذهب، بخصوص سنی های فعال در جریانات سلفی که به شکل سنتی در اطراف شهرهای بزرگی مانند حلب، حمص و دمشق (به ویژه دوما و حرستا) حضور داشتند، فرصت را مناسب دیده و به سرعت وارد فاز مسلحانه و انتقام جویی از نظام شدند. دلیل این انتقام جویی، سیاست های لایبیک حکومت و سرکوب هایی بود که سلفی ها از سوی خاندان اسد به ویژه در دوران حافظ اسد متحمل شده بودند. مهمترین این گروه ها که توانستند به سرعت خود را سازماندهی نموده و اقدام به جذب طیف های گسترده ای از اهل سنت بنمایند گروه داعش و جبهه النصره بودند که البته ارتباط آن ها با جریان القاعده نیز بر رشد سریعشان تاثیر گذار بود (الحاج، ۲۰۱۳). آنچه در این گروه ها بشدت بر روی آن تاکید می شد مسائل مذهبی و اعتقادی و مبارزه با حکومتی بود که سال ها حقوق آن ها را تضییع کرده و سرکوب و خفقان را بر آنان تحمیل نموده است. لذا تحریک احساسات مذهبی اهل سنت و آمیختن آن با یادآوری خاطرات اقدامات سرکوب گرایانه دولت در سال های قبل، ناگهان آمیزه ای از نفرت و خشونت را در این کشور شعله ور ساخت و سبب شکل گیری و رشد گروه های رادیکال ضد دولت در سوریه شد.

البته «گراهام فولر» تحلیلگر برجسته آمریکایی و نویسنده کتاب «قبله عالم» در مقاله ای، نیز به این موضوع اشاره کرده و عنوان می دارد: «اگر چه تفاوت هایی میان قرائت اهل تسنن و تشیع از اسلام وجود دارد، اما با گذشت حدود هزار و پانصد سال از صدر اسلام، این اختلافات بیش از آن که ریشه در دین شناسی و تفاوت در ایدئولوژی داشته باشد، به رقابت های اجتماعی

باز می‌گردد و مهم‌تر از اختلافات مذهبی، قدرت و در دست گرفتن کنترل دولت است که مطرح می‌باشد» (فولر، ۱۳۹۳: ۳۰۸).

بنابراین با توجه به مطالب ذکر شده در این قسمت مشخص می‌گردد که یکی از اصلی‌ترین شکاف‌های اجتماعی موجود در کشور سوریه که در طول تاریخ این کشور و به خصوص تاریخ یک قرن اخیر تأثیر زیادی بر وقوع بحران‌های سیاسی و اجتماعی داشته، شکاف مذهبی بین علویان و اهل سنت بوده است. اهل سنتی که با توجه به اکثریت قاطع جمعیت و همچنین سابقه تاریخی خود و تحریکات گسترده مفتی‌های وهابی، خواهان در اختیار گرفتن قدرت و حکومت و در راس آن پست ریاست جمهوری بودند و از طرف دیگر اقلیت علوی که بخاطر تجارت تلخ تاریخی حاضر به واگذاری حکومت به اهل سنت نبودند.

۲-۱-۲. شکاف قومی - شکاف برون‌گروهی بین اقلیت کردی و اکثریت عرب

یکی دیگر از شکاف‌های اجتماعی عمده در کشور سوریه، شکاف برون‌گروهی بین کردها و عرب‌ها می‌باشد. شکافی که به عنوان یک شکاف تاریخی و فعال، سال‌ها است که جامعه سوریه را تحت تأثیر خود قرار داده است. ملت کرد به عنوان بزرگترین ملت بدون دولت جهان، بین کشورهای مستقل ترکیه، عراق، ایران، سوریه و شوروی سابق تقسیم شده است. این مردم با داشتن زبان، فرهنگ و تاریخ متمایز و علیرغم تلاش‌هایی که برای حل کردن آن‌ها در هویت ملی کشورهای محل سکونتشان انجام شده است، اکثراً دارای حس قوی هویتی هستند که آن را در درون و ماورای مرزهای کشوری که در آن زندگی می‌کنند، حفظ کرده‌اند (Izady, 1983: 45).

از نظر جغرافیایی کردستان منطقه مشخص و شناخته شده‌ای است که از رشته کوه‌های زاگرس تا تاوروس که ستون فقرات آن را تشکیل می‌دهد کشیده شده است و از جنوب به دشت‌های بین‌النهرین و از شمال به استپ‌ها و فلات‌های آناتولی ارمنستان می‌رسد. بعد از جنگ چالدران در قرن شانزدهم میلادی این منطقه بین دو امپراتوری ایران و عثمانی تقسیم شد. پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی در اوایل قرن بیستم و تقسیم خاک عثمانی بین قدرت‌های اروپایی، کردستان بین کشورهای ایران، ترکیه، عراق، سوریه، آذربایجان و ارمنستان نامیده می‌شود، تقسیم‌گردید (صالحی، ۱۳۹۳).

مناطق کردنشین از لحاظ منابع معدنی و کشاورزی غنی می‌باشد. به طوری که معادن فعالی مانند مس، کروم، آهن، ذغال سنگ و مهم‌تر از همه منابع عظیم نفت و گاز در آن وجود

شکاف های اجتماعی و تاثیر آن بر شکل گیری و رشد

دارد. کنترل بر اکتشاف، استخراج و حمل و نقل نفت و درآمد حاصله از آن یکی از علل اصلی تنش بین کردها و حکومت های کشورهای فوق است. افزایش روزافزون اهمیت نفت بعد از جنگ جهانی دوم باعث شد که این کشورها مایل به واگذاری هیچ سرزمینی به کردها نباشند و در نتیجه بخش اعظمی از طرح تعریب، ترک سازی و اسلامی کردن مناطق کردنشین، به علت ملاحظات اقتصادی انجام گردید. در این مسیر یکی از راه ها همواره این بوده است که جمعیت کردها نادیده گرفته شود. به عنوان مثال در ترکیه دولت آنکارا تنها در سال ۱۹۹۰ وجود کردها را در مرز ترکیه تصدیق کرد و قبل از آن کردها را ترک های کوهی و زبان کردی را لهجه ای از ترکی می دانست. در سوریه نیز دولت، کردها را مهاجرینی از ترکیه می دانست و آن ها را به عنوان یک گروه ملی یا نژادی بومی آن کشور به رسمیت نمی شناخت (Yildiz, 2005: 12).

اما برای بیشتر کردها ماه می ۱۹۱۶ نقطه عطفی در تاریخ کردستان است. موافقتنامه سایکس-پیکو، کردستان را وارد مرحله ای کرد که مطابق مصالح و منافع غرب تقسیم شود. مصلحت هایی که در نهایت در موافقتنامه ها و گفتگوهای بعدی حق خود مختاری موعود به کردها را انکار کرد (نقیب زاده، ۱۳۸۵: ۱۷۰). در سال ۱۹۱۷، بلشویک ها جزئیات موافقتنامه سایکس-پیکو را که نتیجه مذاکرات محرمانه بین بریتانیا و فرانسه در سال ۱۹۱۶ بود افشاء کردند. موافقتنامه ای که مذاکره کنندگان آن «سر مارک سایکس» و «فرانسیس ژرژ پیکو» بودند، قسمت های وسیعی از سرزمین آناتولی را از کنترل ترکیه خارج کرد و روسیه، ایتالیا و یونان به عنوان پاداش همکاری در جنگ سرزمین هایی را دریافت می نمودند. در نتیجه موافقتنامه مذکور سرزمین کردستان بین چند منطقه تحت نفوذ بریتانیا و فرانسه تقسیم شد و بر اساس آن کردها و کردستان بر طبق مصالح و علایق متفقین در سوریه و بین النهرین، فرمانبردار و تابع قدرت های مختلف قرار گرفتند (Wilson, 1918: 86).

پس از مدتی اختلافات گسترده ای بین فرانسه و انگلستان بر سر مناطق تحت نفوذ خود ایجاد شد. زمانی که بریتانیا در منطقه، به موصل به علت پتانسیل آن در آینده اقتصادی و سیاسی بین النهرین علاقمند گردید، خواستار اصلاح موافقتنامه سایکس-پیکو شد زیرا در این موافقتنامه ولایت موصل تحت کنترل فرانسه قرار گرفته بود. در نتیجه بریتانیا و فرانسه بر سر حدود و وضعیت خودمختاری کردستان وارد مذاکره شدند. هم زمان با آن، طوایف کرد به علت ترس از سلطه عرب ها و ترک ها و تقسیم سرزمین خود بین قدرت های امپریالیستی از لحاظ سیاسی شروع به سازماندهی خود و مذاکره با قدرت های مختلف کردند. گرایش و نظرات

طوایف کرد متغیر بود؛ کسانی موافق قدرت‌های غربی بوده، عده‌ای طرفدار ترک‌ها و عده‌ای دیگر از استقلال کامل جانبداری می‌کردند. کردهای زیادی هم ترجیح می‌دادند که به هیچ یک از این گرایش‌های مختلف فکری وابسته نباشند.

در این هنگام افزایش قدرت مصطفی کمال (آتاترک) در ترکیه، تاکید او بر استقلال ترکیه، ایدئولوژی الحاق‌گرایی و مذاکراتش با بلشویک‌ها، نگرانی جدیدی را در انگلیسی‌ها در مورد شمال ولایت موصل و حفاظت از منافع خود در بین‌النهرین برانگیخت. بریتانیایی‌ها نیاز به ایجاد یک منطقه حایل بین ترک‌ها و مناطق تحت کنترل خود را احساس کردند و در این راستا، ایجاد یک کشور ارمنی و یک کشور کرد به یکی از علایق استراتژیک آن‌ها تبدیل شد. در نوامبر ۱۹۱۹ بریتانیا نمایندگان کردها و ارمنی‌ها را ترغیب نمود که اعلامیه‌ای مشترک در مورد اتحاد در مقابل بازگشت حاکمیت ترک‌ها امضاء نمایند (والترز، ۱۳۷۲: ۱۹). این اتفاقات در نهایت منجر به انعقاد معاهده‌ای به نام سور در ۱۹۲۰ بین نیروهای متفقین و ترکیه شد که قلمرو سلطنت عثمانی را که از قبل به علت وابستگی مالی و تجاری به قدرت‌های غربی تضعیف شده بود، بیش از پیش کاهش می‌داد. در این معاهده سرزمینی که امروزه جنوب شرقی ترکیه و شمال عراق است صراحتاً به عنوان سرزمین کردستان قلمداد شده بود. در این معاهده برای همه اقلیت‌های نژادی و مذهبی در سرزمین عثمانی تدابیر و پیش‌بینی‌های لازم در نظر گرفته شده بود. ماده ۶۲ تا ۶۴ منحصراً در مورد کردها و کردستان و حق استقلال آن‌ها بود که توسط جامعه ملل متعاقب یک رفراندوم که قرار بود بعد از یکسال پس از امضای معاهده برگزار شود، اعطاء می‌گردید (همان، ۲۰).

قبل از اینکه جوهر معاهده سور خشک شود، جنگ استقلال ترکیه در سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۳ و نگرانی‌های عمده بریتانیا برای حفظ منافع خود در بین‌النهرین و جلوگیری از الحاق سرزمین تحت کنترل بریتانیا یعنی موصل به ترکیه باعث اضمحلال این معاهده شد. بدین ترتیب ضرورت یافت که دوباره مذاکرات صلح با ترکیه انجام شود. نتیجه این مذاکرات که به مذاکرات لوزان شهرت یافت روشن ساخت که تشکیل کشور مستقل کردستان دیگر عملی و امکان‌پذیر نیست، چرا که به نظر انگلیسی‌ها تفاهم با کمالیست‌ها به‌عنوان گزینه بهتری از حمایت مستقیم از جنگاوران کرد مطرح شد. زیرا کردها رهبری مشخص نداشتند و این موضوع ممکن بود باعث بروز مشکلات و گرفتاری‌های پیش‌بینی نشده‌ای برای انگلستان در آینده شود (Ghassemloo, 1993:11). همچنین نتیجه دیگر این دور از گفتگوها و معاملات سیاسی که

شکاف های اجتماعی و تاثیر آن بر شکل گیری و رشد

بازهم به کردها باز می‌گشت این بود که تا سال ۱۹۲۳ کردستان بین ۵ کشور مختلف ترکیه، عراق، ایران، سوریه و شورو سابق تقسیم شد (Collier, 2000: 467). پس از تقسیم‌بندی فوق تعداد کمی از کردها در سرزمین سوریه جای گرفتند بطوریکه تعداد کردهای سوریه با جمعیت امروزی حدود ۲/۵ میلیون نفر به‌طور قابل ملاحظه‌ای نسبت به کردهای سایر کشورهای کردنشین کمتر می‌باشد. وزارت خزانه‌داری آمریکا در سال ۲۰۱۲ جمعیت سوریه را ۲۳ میلیون نفر تخمین زده و جمعیت کردها را حدوداً ۱۰ درصد جمعیت این کشور عنوان نموده که عمدتاً در چند منطقه اصلی سوریه ساکن هستند. این مناطق عبارتند از: عفرین، قامیشلی، کوبانی، الحسکه و دمشق. با وجود این مقامات سوری هرگز کردها را به‌عنوان یک اقلیت نژادی یا ملی نپذیرفتند، هر چند کردهای سوریه اعیاد و رسوم فرهنگی متفاوتی داشته و بدون توجه به موانع و مشکلات پیش روی، از فرهنگ خاص خویش تبعیت می‌کردند و با وجود تلاش‌های مکرر مقامات سوری جهت حل نمودن کردها در فرهنگ و هویت عربی، هویت کرد مشخص و مجزا باقی ماند. همچنین تعداد زیادی از کردها از مناطق کردنشین به دمشق، حلب و سایر شهرهای سوریه مهاجرت کرده و باعث افزایش جمعیت کردها در این شهرها شده اند. بسیاری از این کردها به کارهای پست و کم درآمد اشتغال داشته و در حومه‌ها و شهرک‌های اقماری دمشق زندگی می‌کنند. یکی از این حومه‌ها حلبی آبادی است به نام «زورآوا» که در زبان کردی به معنی ساخته شده با زور می‌باشد (Hendriques, 2003: 37). همان طور که ذکر شد کردهای سوریه از سال ۱۹۲۰ به بعد که قدرت‌های استعماری تسلط خود را بر منطقه سوریه کامل کردند ارتباط تنگاتنگی با آن‌ها داشتند تا جایی که فرانسه قول ایجاد یک کشور کردی را به کردهای سوریه داد. این گونه اقدامات باعث شد که شکاف اجتماعی موجود در کشور سوریه بین جامعه عرب و جامعه کرد عمیق تر شود. در نتیجه بعد از کسب استقلال سوریه از فرانسه در سال ۱۹۴۶ و روی کار آمدن ناسیونالیسم عرب در این کشور شکاف اجتماعی یاد شده باز هم عمیق تر شد و به سمت تخاصم همه جانبه حرکت کرد تا جایی که موج جدیدی از تبلیغات ضد کردی در این کشور آغاز گردید. این تبلیغات کردها را مردمی خائن و تجزیه طلب معرفی کرده و ناسیونالیسم کردی را به صهیونیسم و امپریالیسم غربی (فرانسه) ارتباط می‌دادند. بنابراین تعداد زیادی از افسران کرد از ارتش پاکسازی شدند و در ادامه اعمال محدودیت‌ها به حوزه فرهنگ کردی نیز کشیده شد، به‌طوری‌که تکلم به زبان کردی در تمام سرزمین سوریه ممنوع شد و نشریات کردی

توقیف شدند، موسیقی کردی قدغن شد و کاست های موسیقی توسط ماموران ضبط شدند و در نهایت هم اغلب صاحبان و توزیع کنندگان کتاب ها و آلبوم های کردی دستگیر شدند. لذا اکثریت عرب های سوریه، کردها را عامل ایجاد تنش های اجتماعی و تجزیه کشور دانسته و آن ها را تهدیدی برای کنترل خود بر قدرت مرکزی به حساب آوردند (Nebez, 2004: 86).

در همین زمان اعضای سازمان های سیاسی کرد نیز تحت فشار قرار گرفتند. حزب دمکرات کردستان سوریه که در سال ۱۹۵۷ تشکیل شده بود، خود را نماینده مردم کرد می دانست و خواستار ترقی آموزش و پرورش و فرهنگ آن ها بود تا تبلیغات منفی علیه کردها را که روز به روز در منطقه بیشتر می شد، مهار نماید. گسترش ناسیونالیسم کردی در سوریه با آرمان اتحاد عربی که از جانب مقامات دولتی دنبال می شد در تعارض بود و ظن آنان را نسبت به نیت کردها به علت وجود کلمه کردستان در نام حزب، برانگیخت. لذا در سال ۱۹۶۰ جنبش سیاسی کردها به شدت سرکوب شد و صدها عضو وابسته به حزب دمکرات سوریه دستگیر شدند. رهبران حزب در زندان المزه دمشق زندانی شده و به اتهام عضویت در یک حزب غیرقانونی و توطئه برای تجزیه بخشی از خاک سوریه محاکمه شدند. طولی نکشید که حزب نام خود را به حزب دمکرات کردی سوریه تغییر داد تا از تهمت طرفداری از تشکیل کشور کردستان که شامل قسمت هایی از سوریه نیز می شد، دوری بجوید.

در خلال حکومت ناصر هم (۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱ که مصر و سوریه با هم متحد شدند و جمهوری متحد عربی را ایجاد نمودند) به علت تبلیغات ضد کردی و عملیات دستگیری و سرکوب فعالان سیاسی کرد، احساسات ضد کرد افزایش یافت. شورش خودمختاری طلبانه ۱۹۶۱ کردستان عراق که توسط ملامصطفی بارزانی و حزب دموکرات کردستان عراق انجام گرفت نیز بر نگرش منفی سوریه نسبت به کردها تاثیر گذاشت. ترس از ایجاد شورشی مشابه در سوریه به اضافه اعتقاد به اینکه منابع و عوامل اسرائیلی از جنبش ملا مصطفی بارزانی حمایت می کنند، به این نگرانی دامن زد که جمعیت کرد سوریه می تواند از مداخله خارجی تاثیر پذیرفته و اطلاعاتی در مورد امور داخلی سوریه به قدرت های خارجی ارسال نماید. این نگرانی ها این توهم را ایجاد نمود که کردها تهدیدی برای حاکمیت، امنیت و تمامیت ارضی سوریه هستند (Seale, 1988: 65).

در ۲۸ سپتامبر ۱۹۶۱ جمهوری متحده عربی که از سال ۱۹۵۸ بین مصر و سوریه ایجاد شده بود، توسط کلنل عبدالکریم النحلاوی با یک کودتای جناح راستی که از طرف اردن، عربستان سعودی و جامعه تجاری سوریه حمایت می شد، خاتمه پیدا کرد. به دنبال کودتای مذکور این

شکاف های اجتماعی و تاثیر آن بر شکل گیری و رشد

کشور به عنوان جمهوری عربی سوریه اعلام شد که این اعلام ضربه سختی به امید کردها مبنی بر به رسمیت شناخته شدن حقوق ملی و برابری اقلیت های ملی سوریه، وارد کرد. به دنبال آن و در ۲۳ آگوست ۱۹۶۲، دولت سوریه مصوبه قانونی شماره ۹۳ مبنی بر انجام آمارگیری فوق العاده یک روزه در استان الحسکه واقع در شمال سوریه را صادر نمود. نیاز به برگزاری سرشماری از آنجا احساس می شد که مقامات سوریه بشدت نگران تعداد کردهایی بودند که بعد از جنگ جهانی دوم از ترکیه به سوریه مهاجرت کرده اند. کردهای زیادی در این زمان از ترکیه و عراق برای فرار از تعقیب مقامات این دو کشور به سوریه مهاجرت یا فرار کرده و در آن جا ساکن شده بودند. همچنین باور بر این بود که جمعیتی از کردها نیز به دلایل اقتصادی به ناحیه جزیره مهاجرت کرده اند و تعدادی نیز بصورت غیرقانونی مدارک شناسایی سوری به دست آورده اند.

هدف از آمارگیری ایجاد تمایز بین کسانی بود که حق تابعیت سوری را داشتند و کسانی که تابعیت خود را غیرقانونی بدست آورده بودند. ساکنان استان الحسکه هیچ اخطار قبلی در مورد انجام سرشماری دریافت نکرده بودند و هیچ اطلاعی نیز از عواقب عدم مشارکت در آن به آنان داده نشده بود. نمایندگان دولت در شهرها و روستاهای کردنشین به درب خانه ها می رفتند و از ساکنان منزل می خواستند سکونت خود در سوریه را قبل از سال ۱۹۴۵ با ارائه یکی از این سه سند ثابت کنند: کارت شناسایی سوری، کارت خانواده یا خاندان و قباله زمین که مالکیت و سکونت آن ها را قبل از ۱۹۴۵ تأیید نماید (Yildiz, 2005: 85).

در زمان سرشماری نظام مالکیت زمین و اقامت در ناحیه الحسکه بطور سنتی به این صورت بود که ملاکین گُرد اکثر زمین هایی را که کردهای کشاورز در آن ها کار و زندگی می کردند صاحب بودند. لذا کردهای کشاورز علی رغم کار بر روی زمین ها، هیچگونه قباله ای را در اختیار نداشتند. تنها شکلی از سند که این کشاورزان در اختیار داشتند رسیدهای مالیات بر گوسفندان بود که سعی داشتند با این برگه ها ثابت نمایند قبل از سال ۱۹۴۵ در این زمین ها زندگی می کرده اند. هرچند اهمیت اینکه این اسناد و برگه ها روزی به کار خواهد آمد به ذهن کشاورزان کرد خطور نکرده و بسیاری از آن ها مدرک مبنی بر پرداخت مالیات گوسفندان را که مربوط به ۱۷ سال قبل و پیشتر از آن بود را نگهداری نکرده بودند. علاوه بر مشکل اثبات سکونت واقعی در سوریه قبل از سال ۱۹۴۵ در تنها یک روز، بسیاری از کردها عمداً در سرشماری شرکت نکردند تا مشمول خدمت در ارتش سوریه نشوند. مقامات سوری هم، هیچ وقت توضیحی در

مورد دلیل این آمارگیری به مردم ارائه نکردند. بنابراین کردها اهمیت و ضرورت ثبت نام را درک نکردند. در نتیجه این سرشماری، کردهای منطقه در یکی از سه دسته زیر قرار گرفتند:

۱. کردهایی که می توانستند تابعیت سوری خود را ثابت کنند؛
۲. کردهایی که تابعیت سوری آن‌ها لغو گردید و توسط مقامات سوریه به عنوان بیگانه ثبت شدند؛
۳. کردهایی که در سرشماری شرکت نکردند و به عنوان ثبت نام نشده نام گرفتند و از تابعیت سوریه حذف گردیدند حتی اگر قبلاً تابعیت سوری داشتند. لذا در عرض تنها یک روز، بین ۱۲۰ تا ۱۵۰ هزار کرد از تابعیت سوریه محروم شدند (Gunes, 2015: 3).

در ادامه و پس از اینکه حافظ اسد، رهبر حزب بعث، در سال ۱۹۷۰، به جایگاه رئیس جمهوری سوریه دست یافت، سیاست های ناسیونالسیم عربی که براساس اصول حزب بعث استوار بود به شدت گسترش یافت و لذا سرکوب و خفقان کردها و دیگر اقلیت‌های این کشور، به گونه‌ای چشم گیر افزایش یافت. بعضی‌های سوریه عملیاتی همانند و هم‌زمان با صدام حسین رهبر حزب بعث عراق و رئیس جمهور وقت این کشور که در کردستان عراق انجام می‌داد و عملیات تعریب (عربی کردن منطقه) نامیده می‌شد را آغاز کردند (Amnesty 2004: 1, International).

لذا با به قدرت رسیدن حزب بعث علاوه بر عمیق تر شدن شکاف‌های اجتماعی کردی عربی، نگرش ضد قومیتی نیز در سوریه گسترش یافت و بسیاری از کردهای سوریه از مزایای عادی زندگی اجتماعی محروم شدند و حتی زمین‌های کشاورزان ساکن در مناطق الحسکه و قامشلی مصادره شد. در این زمان کردها در شرایط کاملاً دشواری قرار گرفتند و بسیاری از آنان تابعیت خود را به طور اجباری از دست دادند. بطوریکه در این زمان بحث اصلاحات ارضی که از سال ۱۹۶۵ توسط حزب بعث و در مناطق شمالی سوریه آغاز شده بود تا حد سیاست ایجاد کمربند عربی گسترش یافت. بر پایه این سیاست جدید می بایست، یک خط قرنطینه نظامی در طول مرز سوریه- ترکیه و سوریه - عراق که اکثر آن در ناحیه جزیره سوریه واقع بود ایجاد می شد. این خط قرنطینه ۱۰ کیلومتر عرض و ۳۷۵ کیلومتر طول داشت. این سیاست جدید در سال ۱۹۷۳ توسط حافظ اسد اجرا گردید. در ابتدا دولت سوریه از خانواده‌های کرد ساکن در روستاهای مناطق مرزی سوریه با ترکیه و عراق خواستند که خانه‌هایشان را ترک کرده و در مناطق داخلی سوریه که قبلاً جمعیت کرد نداشته اسکان یابند. دولت سپس شروع به انتقال خانواده‌های عرب به مناطقی که از کردها تخلیه شده بود، نمود. مقامات سوری بدین وسیله

شکاف های اجتماعی و تاثیر آن بر شکل گیری و رشد

ساختار جمعیتی منطقه و نواحی اطراف آن را به صورت موثری تغییر دادند و در مناطقی که سابق بر آن کردنشین بود، روستاهایی با ظرفیت ۲۰۰ خانوار جهت اسکان اعراب مهاجر ساخته شد. حتی خانه‌ها و امکانات زراعی با مساعدت‌ها و یارانه‌های سنگین به همراه وام‌های کشاورزی مناسب به مهاجرین عرب اعطا گردید. در نتیجه اعراب زیادی متقاعد به مهاجرت به ناحیه جزیره شدند. علاوه بر این دولت برای آنان خانه‌های رایگان ساخت، به آن‌ها اسلحه، کود و بذر داد و بانک‌های کشاورزی تاسیس کرده که به آن‌ها وام پرداخت نماید. از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۵ از ده کیلومتری غرب راس‌العین، چهل و یک روستا در این باریکه ساخته شد. هدف از این کار جدا کردن کردهای سوریه و ترکیه در مناطق مرزی و اجبار کردها به مهاجرت به شهرها بود. در آن زمان هر فرد عربی می‌توانست در حسکه اسکان یابد اما هیچ کردی اجازه نقل مکان و اسکان در آن جا را نداشت. همچنین در همان زمان برخلاف روستاهای کردنشین که فاقد خدمات و تسهیلات اولیه مانند برق، آب لوله کشی و راه‌های مناسب بودند، روستاهای جدید دارای کلیه تسهیلات ضروری بودند (Seale, 1988: 85).

شکاف عمیق اجتماعی بین کردها و اعراب در دوران بشار اسد نیز ادامه یافت و با وجود وعده اصلاحاتی که بشار در اوایل حکومت خود به مردم سوریه داد و باعث ایجاد جو خوش‌بینی بین مردم سوریه و به خصوص اقلیت‌هایی مثل کردها شد اما بعد از یک سال روال به دوران سابق بازگشت و باز هم فشارها بر اقلیت کرد ادامه پیدا کرد و کردها همانند گذشته از حقوق شهروندی سوریه برخوردار نشدند.

همچنین در ۱۲ مارس ۲۰۰۴، یک مسابقه فوتبال در قامیشلی شهری در شمال سوریه یکسری حوادث را به راه انداخت که تبعات آن تا سال‌ها مردمان کرد منطقه را درگیر خود کرده بود. در جریان این مسابقه، تشویق بازیکنان که بین یک تیم محلی و یک تیم از دیرالزور برگزار می‌شد تبدیل به شعارهایی با مضامین سیاسی گردید که تنش بین هواداران دو تیم را افزایش داد. نهایتاً درگیری‌هایی بین هواداران دو تیم روی داد و نیروهای امنیتی به جای استفاده از گاز اشک‌آور و شلنگ‌های آب برای رفع این نزاع، به شلیک گلوله به سوی هواداران غیر مسلح پرداختند که در نتیجه حداقل ۷ نفر کشته و شمار زیادی زخمی شدند. به دنبال این وقایع ده‌ها نفر از کردهای ساکن قامیشلی بدون توجه به حضور یا عدم حضور آنان در درگیری‌ها دستگیر شدند.

ناآرامی‌های قامیشلی به سرعت به سایر شهرهای مرزی شمال سوریه و حتی حلب و دمشق نیز سرایت کرد. در ۱۲ و ۱۳ مارس تظاهرات مداومی به نشانه اعتراض به وقایع قامیشلی در دانشگاه دمشق برگزار گردید. در هر مورد پلیس جهت توقف تظاهرات به خشونت متوسل شد و باعث شد دانشجویان مقابله به مثل کنند. صدها دانشجو در خلال تظاهرات و بعد از آن دستگیر شده و بعدها از دانشگاه اخراج شدند. در منطقه وادی المشاریر دمشق نیز که تظاهرات با دخالت پلیس به خشونت کشیده شد، در ظرف چند ساعت ۶۵۰ نفر کرد دستگیر شدند. در مجموع در ناآرامی‌های مذکور حداقل ۳۰ نفر کشته و ۱۶۰ نفر دیگر زخمی شدند. برخلاف آرامش نسبی که بعد از چند روز بر منطقه حکفرما شد، این وقایع اهمیت مساله کرد را عمیقاً به مقامات سوریه یادآوری کرد (Gunes, Lowe, 2015: 11).

بنابراین کردهای سوریه به گواهی تاریخ از دولت مرکزی این کشور دل خوشی نداشتند و دولت سوریه هرگز نتوانسته بود با این اقلیت بزرگ کشور خود رابطه دوستانه‌ای برقرار نماید و شکاف اجتماعی موجود در این بخش از ساخت جامعه را به خوبی مدیریت نماید و لذا پتانسیل شورش و قیام بر علیه دولت، همواره در بین کردهای این کشور وجود داشت. به همین دلایل مردم و بخصوص احزاب فعال در منطقه کردستان نیز در ۱۵ مارس ۲۰۱۱ و همزمان با شروع موج اعتراضات و شورش‌ها بر علیه دولت بشار اسد، باتوجه به مساعد شدن فضای سیاسی جامعه، فعالیت خود را در ابعاد مختلف گسترش دادند و تلاش کردند که در شهرها، شهرک‌ها و روستاهای کردستان سوریه تشکل‌های توده‌ای را در بخش‌های مختلف ایجاد نمایند و انتقام ظلم‌های صورت گرفته بر علیه کردها در طول تاریخ (از جمله حوادث الحسکه و قامیشلی) را از دولت بگیرند. مهم‌ترین نهاد اجتماعی توده‌ای که در این ایام توسط کردها ایجاد شد «جنبش اجتماعی روزاواای دموکراتیک» یا به زبان کردی (TEV-DEM) است که همچون چتری همه تشکل‌های دیگر را در بر می‌گرفت. همچنین بخشی از کردهای سوری هوادار حزب (پ.ک.ک) که در واحدهای نظامی این حزب فعالیت می‌کردند با شروع بحران سوریه و تضعیف دولت مرکزی از منطقه قنبدیل ترکیه وارد کردستان سوریه شده و شاخه نظامی حزب اتحاد دموکراتیک سوریه را تشکیل دادند. هسته مرکزی شاخه نظامی حزب که در صفوف پ.ک.ک با ارتش ترکیه جنگیده و تجارب کافی نظامی اندوخته بود، در شرایط جدید به سرعت به یک نیروی کارآمد نظامی در منطقه مبدل شد (زینوند، ۱۳۹۳).

شکاف های اجتماعی و تاثیر آن بر شکل گیری و رشد

در ادامه و پس از مدت کوتاهی با توجه به شیوع بحران و تضعیف دولت مرکزی سوریه و خروج نیروهای دولتی از مناطق کرد نشین به سمت حلب و دمشق، فرصت برای گروه‌ها و احزاب کردی برای تسلط بر منطقه کردستان سوریه فراهم شد، که در نتیجه این موضوع، اداره مناطق کردنشین از اواسط سال ۲۰۱۲ عملاً در دست خود کردها، قرار گرفت. بشار اسد که با گسترش جنگ داخلی و پیش روی اپوزیسیون مسلح اسلامی با چالشی سرنوشت ساز مواجه شده بود و طبعاً نمی‌خواست نیروهای خود را هم زمان با درگیر شدن در دو جبهه (یکی نیروهای اپوزیسیون و دیگری نیروی پیشمرگه کرد) بیش از پیش تضعیف کند، وارد نوعی مصالحه عملی با کردهای سوریه شد، و دست آن‌ها را برای اداره مناطق کردنشین باز گذاشت. در این میان نیروهای کرد هم که تمایلی به قدرت گرفتن بیشتر اپوزیسیون اسلامی نداشتند، مصالحه موقت با دولت مرکزی سوریه را پذیرفتند. زیرا آن‌ها به خوبی از خصومت سازش ناپذیر گروه‌های اپوزیسیون با حقوق کردها و سایر اقلیت‌های ملی، قومی و مذهبی آگاه بودند (فولادی، ۱۳۹۳).

در مجموع عملکرد بد دولت سوریه در طول حداقل ۴۰ سال حکومت خاندان اسد در مورد اقلیت بزرگ کردی که حدود ۱۰ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌داد، باعث شده بود شکاف اجتماعی قومی فعال در این کشور که در طول تاریخ بشدت متراکم نیز شده بود لحظه به لحظه عمیق تر شده و به حالت تخاصم تبدیل شود و موج عظیمی از نارضایتی‌های سیاسی و اجتماعی را در بین کردهای سوریه ایجاد کند. نگرش فارغ از عقلانیت و آمیخته با تعصبات شدید حزبی و قومی عرب، باعث ایجاد فاصله شدید بین کردها و دولت سوریه شد و در نهایت هم این نارضایتی‌ها و تضییع مکرر حقوق کردها منجر به شکل گیری گروه‌های رادیکال قومی در این کشور شد که در شروع بحران سوریه بشدت تاثیرگذار بودند.

۲-۲. سطح دوم: ستیز و هویت یابی گروهی

هویت جنبش، ساخته عناصری است که جنبش در مخالفت با آن‌ها شکل گرفته است. جنبش‌های اجتماعی و گروه‌های رادیکال معمولاً برای معرفی هویت خویش به اهداف و آرمان‌هایی چنگ می‌زنند که از زمره ارزش‌های مطلق و مورد قبول همگان یا بخش زیادی از جامعه است. بطوریکه معمولاً گروه‌های رادیکال قومی دم از استقلال، برابری و برادری می‌زنند و گروه‌های رادیکال یا جنبش‌های مذهبی دم از اجرای درست و دقیق شریعت دفاع می‌کنند (شهریاری و جزایی، ۱۳۹۴: ۹۲). در سطح دوم که در شکل گیری شکاف نقش حیاتی دارد باید

بر دگرستیزی، برای کسب هویت یک جنبش تاکید کرد. در حقیقت در این سطح، شکاف‌های سطح ساخت اجتماعی فعال شده و گروه‌های متفاوت قومی و مذهبی در جامعه رو به روی یکدیگر قرار می‌گیرند. در همین راستا نیز می‌توان به اهداف و ابزارهای متفاوت این گروه‌های اشاره کرد. به عنوان نمونه هدف اصلی گروهک داعش در سوریه که توسط رهبران این گروه اعلام و در برخی استان‌های سوریه اعمال می‌شود، استقرار حکومت اسلامی و اجرای شریعت است که برای تحقق این هدف با استفاده از ابزارهای خشونت آمیز به نفعی و ترد سایر گروه‌ها اعم از قومی یا مذهبی مبادرت می‌ورزد. همچنین گروه‌های رادیکال کردی که هدف اصلی آن‌ها به رسمیت شناخته شدن حقوق شهروندی شان و برخورداری از حقوق اجتماعی همانند سایر افراد جامعه می‌باشد.

۳-۲. سطح سوم: سطح کلان سیاسی

سومین سطح در ایجاد شکاف‌های اجتماعی سطح کلان یا همان نظام سیاسی است. در این راستا می‌توان به نقش دولت سوریه در سوق یافتن گروه‌های مخالف به سمت رادیکالیسم اشاره کرد. سازمان دهی گروه‌های رادیکال مذهبی مانند داعش و جبهه النصره و همچنین گروه‌های رادیکال قومی مانند جنبش اجتماعی روژاوا کردی نشان می‌دهد که چگونه اعضای این گروه‌ها از چتر حمایتی دولت خارج شده و برای رسیدن به اهداف خود در گروه‌های تندرو حضور می‌یابند. کشور سوریه از بدو استقلال خود از فرانسه در سال ۱۹۴۶ و بخصوص از زمان به قدرت رسیدن حزب بعث در سال ۱۹۶۳ دچار مشکلات عدیده‌ای در عرصه سیاسی و اجتماعی بوده است به طوری که این مشکلات با سرعت زیاد بر ساخت‌های اجتماعی این کشور تاثیر می‌گذاشتند و روز به روز بردامنه اختلافات اجتماعی که برگرفته از بسترهای طبیعی جامعه سوریه بود افزوده می‌شد (غفاری و علیزاده، ۱۳۹۳: ۹۴). این مشکلات با روی کار آمدن خاندان علوی اسد در ابتدای دهه ۱۹۷۰ بیشتر و حادث‌تر شد و در حالی که دولت سوریه می‌توانست با نرمش و تدبیر بیشتر اوضاع را به خوبی مدیریت نماید اما ترجیح داد با بستن فضای سیاسی کشور، ایجاد خفقان در جامعه مدنی، نادیده گرفتن حقوق اقلیت‌ها و... و با استفاده از اهرم زور و قدرت، کشور را اداره کند و لذا چشم خود را بر روی بسیاری از واقعیت‌های عرصه میدانی در کشور بست. حکومت ۴۸ ساله حزب بعث و ۴۲ ساله خانواده اسد و ۱۱ ساله بشار اسد نه تنها اقدامی برای از بین بردن عوامل بحران‌زا و ترمیم شکاف‌های اجتماعی موجود در سوریه انجام نداد بلکه با مدیریت نامناسب که برگرفته از تعصبات قومی و حزبی بود

شکاف های اجتماعی و تاثیر آن بر شکل گیری و رشد

باعث عمیق تر شدن شکاف های اجتماعی در کشور شد که در نهایت این شکاف ها منجر به شکل گیری و ایجاد گروه های رادیکال قومی و مذهبی در سوریه گردید و این گروه ها در مدت زمانی اندک توانستند تمام کشور سوریه را درگیر خواسته ها و اهداف خود نموده و نظام سیاسی و اجتماعی کشور را به صورت کامل به چالش بکشند.

نتیجه گیری

در این نوشتار ضمن اینکه تحلیلی داشتیم بر شکاف های اجتماعی موجود در کشور سوریه، بخصوص شکاف های قومی و مذهبی به بررسی تاثیر آن ها بر شکل گیری و رشد گروه های رادیکال در این کشور نیز اشاره نمودیم. برای تحلیل بهتر موضوع، تلاش کردیم از نظریه سه سطحی شکاف های اجتماعی منزا و بروکز بهره بگیریم.

بر اساس این الگو در سطح اول یعنی ساخت اجتماعی دو شکاف قومی و مذهبی را به عنوان مهمترین شکاف های موجود در کشور سوریه مورد بررسی قرار دادیم و مشخص شد که هر دو شکاف جزء شکاف های تاریخی این کشور محسوب می شوند. شکاف هایی که در طول یک قرن اخیر دچار تعارضات و تلاطم های شدیدی شدند که علت اصلی آن را می توان دخالت های استعماری کشور فرانسه، تسلط حزب بعث و خاندان علوی اسد بر حکومت و جایگزین شدن تعصبات شدید قومی و حزبی بجای عقلانیت در اداره امور جامعه دانست. در این ایام عمده درگیری ها و تعارضات در بخش شکاف مذهبی مربوط به مساله حکومت و اداره امور کشور به وسیله اقلیت علوی و در بخش شکاف قومی مربوط به تضييع حقوق اجتماعی کردها به وسیله دولت عربی سوریه بوده است.

در سطح دوم یعنی ستیز و هویت یابی گروهی نیز به این موضوع اشاره شد که گروه های رادیکال قومی با کوبیدن بر طبل کسب استقلال، برابری و برادری و گروه های رادیکال مذهبی نیز با دم زدن از حق در اختیار گرفتن حکومت و اجرای درست و دقیق شریعت، افراد مختلفی را در گروه های خود جذب و در مقابل دولت ایستادند.

در سومین سطح که سطح کلان سیاسی بود نیز به این نکته اشاره شد که دولت علوی عربی سوریه به رغم اطلاع از شکاف ها و تعارضات موجود در جامعه بجای تلاش برای از بین بردن عوامل بحران زا و ترمیم شکاف های اجتماعی، اقدام به اداره امور جامعه بر اساس تعصبات قومی

فصلنامه مطالعات سیاسی؛ سال هشتم، شماره ۳۱، بهار ۱۳۹۵

و حزبی نمود که این نوع نگاه به جامعه پرتلاطم سوریه، جز دامن زدن به اختلافات در نظام سیاسی و اجتماعی این کشور، نتیجه دیگری در بر نداشت. لازم به ذکر است که شکاف‌های قومی و مذهبی موجود در کشور سوریه ریشه در تاریخ این کشور دارد که این شکاف‌ها در طول ۶۵ سال گذشته یعنی از زمان استقلال کشور سوریه از فرانسه در سال ۱۹۴۶ و در ادامه با روی کار آمدن حزب بعث (۱۹۶۳) و همچنین قدرت گرفتن علویان در این کشور (۱۹۷۰)، عمیق‌تر و شدیدتر شد و باعث افزایش روز افزون موج نارضایتی‌ها از دولت مرکزی این کشور گردید. نارضایتی‌هایی که به وضوح می‌شد آن را در بین اقشار و گروه‌های مختلف بخصوص گروه‌های قومی و مذهبی مشاهده کرد و البته در این بین برخی بی‌تدبیری‌های دولت در اداره امور جامعه و دخالت‌های خارجی نیز دست‌وبه‌دست هم داد و باعث بروز بحران و شکل‌گیری گروه‌های رادیکال ضد دولت در سوریه شد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- بشیریه، حسین (۱۳۹۲). *جامعه‌شناسی سیاسی نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی*، تهران: نشرنی.
- بشیریه، حسین و قاضیان، حسین (۱۳۸۰). «بررسی تحلیلی مفهوم شکاف‌های اجتماعی»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی*، شماره ۳۰، صص ۷۴-۳۹.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳). *دهه سوم تخمین‌ها و تدبیرها*، جلد اول، تهران: انتشارات بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری.
- تورن، آلن (۱۳۸۰). *نقد مدرنیته*، ترجمه مرتضی مردیها، چاپ نخست، تهران: انتشارات گام نو.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۸). «هلال شیعی؛ فرصت‌ها و تهدیدها برای جمهوری اسلامی ایران»، *اعراب و آمریکا*، دانش سیاسی، شماره اول. *دوفصل نامه دانش سیاسی*، شماره ۹، بهار و تابستان، صص ۱۹۲-۱۵۹.
- دبیری، محمدرضا (۱۳۹۰). «سوریه؛ یک قرن در یک نگاه»، سایت دیپلماسی ایرانی، مندرج در www.irdiplomacy.ir/fa/page/1898605
- دلیرپور، پرویز (۱۳۹۰). «شکاف‌های اجتماعی درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران»، *ماهنامه مهرنامه*، شماره ۱۳.
- پورمحمدی، مؤذنه و ذوالفقاری، ابوالفضل (۱۳۹۴). «تحلیل پیامدی جنبش‌های مردمی منطقه

شکاف های اجتماعی و تاثیر آن بر شکل گیری و رشد

- خاورمیانه از منظر گسترش شکاف های شیعه و سنی»، **دوفصلنامه جامعه شناسی سیاسی جهان اسلام**، سال سوم، شماره ۷، صص ۱۱۳-۱۳۲.
- روشه، گی (۱۳۹۲). **تغییرات اجتماعی**، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی.
- زاهدانی، زاهد و امیرزاده، سیدسعید (۱۳۹۱). «جنبش های بنیاد گرای دینی»، **فصلنامه غرب شناسی بنیادی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی**، دوره ۷، شماره ۲، سال هفتم، زمستان، صص ۷۷-۱۰۵.
- زینوند لرستانی، آزاده (۱۳۹۳). «حقوق بشر و ایجاد بحران در سوریه»، ماهنامه الکترونیکی بانوی برتر، شماره ۲۹، مندرج در <http://banoyebartar.com/1394/>
- شهریاری، ابوالقاسم و جزائی، محدثه (۱۳۹۴). «بررسی تاثیر شکاف های قومی و مذهبی در شکل گیری رادیکالیسم در نیجریه»، **فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام**، سال ۴، شماره ۱۵، پاییز، صص ۷۷-۹۹.
- شهریاری، ابوالقاسم و جزائی، محدثه (۱۳۹۲). «بسترهای شکل گیری و رشد رادیکالیسم اسلامی در نیجریه: مطالعه موردی بوکوحرام»، **فصلنامه مطالعات سیاسی و بین الملل**، دوره ۵، شماره ۱۷، صص ۱۷۷-۰۴۲.
- فولر، گراهام (۱۳۹۳). **قبله عالم، ژئوپلیتیک ایران**، ترجمه عباس مخبر، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- صالحی، زهرا (۱۳۹۳). **جنگ چالدران بین قوای صفوی و عثمانی در نزدیکی تبریز**، تهران: سایت راسخون شماره بازبینی www.rasekhoon.net/calender/show-2290.aspx، ۲۲۹۰.
- غفاری، زاهد و علیزاده، قدسی (۱۳۹۳). «مولفه های فرهنگ سیاسی جریان تکفیری؛ مطالعه موردی داعش»، **فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام**، سال سوم، شماره ۱۱، پاییز، صص ۸۹-۱۱۱.
- مالکوم هولت، پیتر و دیگران (۱۳۸۷). **تاریخ اسلام کمبریج**، جلد اول، ترجمه تیمور قادری، تهران: مهتاب، آیفام.
- محمدی، نعیم. حاضری، علی محمد (۱۳۹۱). «تروریسم به مثابه یک جنبش اجتماعی جدید در مواجهه با دموکراسی»، **پژوهشنامه علوم سیاسی**، شماره ۲، سال ۱۷، بهار، صص ۲۰۳-۱۷۵.
- محموی، اسماعیل (۱۳۷۸). **صورت بندی شکاف های اجتماعی در ایران عصر پهلوی**، تهران: انتشارات امام صادق (ع).
- نبوی، سید عبدالامیر و نجات، سیدعلی (۱۳۹۳). «جریان شناسی گروه های نوسلفی سوریه براساس تحلیل گفتمان»، **فصلنامه پژوهش های سیاسی جهان اسلام**، سال چهارم، شماره چهارم، زمستان، صص ۱۶۲-۱۲۹.

فصلنامه مطالعات سیاسی؛ سال هشتم، شماره ۳۱، بهار ۱۳۹۵

نش، کیت (۱۳۹۱). *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر؛ جهانی شدن سیاست و قدرت*، ترجمه محمد تقی دلفروز، چاپ دهم، تهران: انتشارات کویر.

نیوتون، کنت و دث، جان ون (۱۳۹۰). *مبانی سیاست تطبیقی*، ترجمه خلیل الله سردار نیا، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.

نقیب زاده، احمد (۱۳۸۵). *تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل از پیمان وستفالی تا امروز*، چاپ چهارم، تهران: نشر قومس.

والترز، اف. پی (۱۳۷۲). *تاریخ جامعه ملل*، ترجمه فریدون زند فرد، چاپ اول، تهران: آموزش انقلاب اسلامی.

ب) منابع عربی

الحاج، عبدالرحمن (۲۰۱۳). *السلفية والسلفيون في سورية: من الإصلاح إلى الجهاد*، مركز الجزيرة للدراسات.

ج) منابع انگلیسی

Amnesty International (2004). "Syria: Further Information on Noncommunicado Detention", Fear of Torture and Ill-Treatment, **AI Index: MDE 24/013**.

Barnes Sinjab, Lina (2014). "Syria Crisis: Guide to Armed and Political Opposition", **BBC News**, British Broadcasting Corporation.

Collier, Paul (2000). "Doing Well out of War: An Economic Perspective", ed. Mats Berdal and David Malone, **Greed & Grievance Economic Agendas in Civil Wars**, Boulder, CO: Lynne Rienner.

Gunes, Cengiz and Lowe, Robert (2015). "Middle East and North Africa Programme", **The Impact of the Syrian War on Kurdish Politics Across the Middle East**.

Ghassemlou, A.R. (1993). "Kurdistan in Iran", In Chaliand, Gerard. (Editor), **A People Without A Country: The Kurds & Kurdistan**. New York: Olive Branch.

Hendriques, John (2003). **Syria: Issues and Historical Background**. New York: Nova Science Publishers.